

احمد اشرف

گنجش در تحول سالوده نامی نظام طبقاتی از دوره ساسانی به دوره اسلامی

اقوام هندوایرانی از روزگاران دور آرمانهایی برای نظام اجتماعی خویش ساخته و پرداخته بودند که رابطه دوسویه ای با دین و آئین آنان داشت. بدینگونه که هم پدیدآورنده دین و آئین بود و هم پی آمدان. آرمانهای اجتماعی اقوام هندوایرانی را میتوان بدینگونه خلاصه کرد:

یکم، نظام اجتماعی از لایه های سه گانه: دینیاران، رزمیاران و دستورزان تشکیل یافته است.

دوم، لایه های سه گانه جلوه ای از اجزای بدن انسانند.

سوم، لایه های سه گانه جلوه ای از عالم خدا یانند.

چهارم، لایه های سه گانه در نظام همبسته پایگان خویشکاری اجتماعی و پایگان خویشکاری زیستی جا دارند.

پنجم، عدالت اجتماعی، که همان عدل الهی است، تحقق

خویشکاری لایه های سه گانه در پایگان همبسته زیستی - اجتماعی بشمار می آید. (۱)

پژوهشگران آئینهای هندوایرانی بر آنند که از روزگاران

(۱) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، دکتر فتح اله مجتبیائی، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.

بسیار دور این اقوام به لایه های سه گانه اجتماعی باور داشته اند. به نظر ف. اشپگل و ژ. دومزیل این تقسیمات سه گانه، بگونه ای نظری با بگونه ای مورد عمل، پیش از جدایی اقوام هندوایرانی وجود داشته و اساساً از مابانی آئین های آریایی بوده و در میان همه اقوام آریایی در آسیای میانه، آسیای غربی و اروپا دیده شده است. (۲) در جامعه هندی از دوران وداشی اعضای جامعه را به سه لایه (ورنه = رنگ) بخش می کردند. یکم، براهمنه یا دینیاران، دوم، کشتریه یا رزمیاران و سوم، وایشیه یا کارورزان، که دامداران، کشاورزان و پیشه وران را در بر می گرفته است.

در ایران باستان نیز بخش کردن مردم به سه لایه (پیشتر = پیشه = رنگ) دیده می شود. در بخشهای گوناگون اوستا از این لایه ها به نامهایی چند یاد شده است. یکم لایه دینیاران که در اوستا آنان را آشرون و در پهلوی آن را آسرون می گفتند، دوم، لایه رزمیاران که آنان را دراوستا رثه اشتر و در پهلوی ارتشتار می گفتند و سوم، لایه دامداران و کشاورزان که آنان را در اوستا واستریه و در پهلوی واستریوش می گفتند. (۳) در دوره ساسانیان که تقسیم کا در جامعه گسترش پیدا می کند بخاطر رشد دستگاه اداری نظام شهرداری لایه دبیران از طبقه دینیاران جدا می شود و بصورت لایه مشخصی در می آید و بخاطر رشد شهرنشینی و اصناف شهری لایه دست ورزان یا هوتخشان نیز لایه ای مشخص می شود. چنانکه جاحظ می گوید از دشیر مردمان را به چهار لایه بخش کرد: "طبقه یکم، اسواران، آنان که از آزادگانند و شاهزادگان (ابناء الملوک)؛ طبقه دوم، ناسکان و خدمتگزاران آتشکده ها؛ طبقه سوم، پزشکان و نویسندگان و اختر شماران؛ طبقه چهارم بزرگان و مهنگان (پیشه وران)

(۲) نگاه کنید به این اثر

Georges Dumezil, *l'ideologie Tripartite des Indo-Europeens*, Bruxelles, 1958, pp. 7-33.

(۳) نگاه کنید به:

E. Benveniste, "Les Classes Sociales dans la Tradition Avestic", *Journal Asiatique*, 1932, pp. 117-134.

همچنین نگاه کنید به کاشاها، سرودهای زرتشت، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۴ - ۵۵.

و آنها که در ردیف ایشانند. (۴)

فردوسی پیدایش لایه های اجتماعی را به جمشید نسبت می دهد و میگوید: (۵)

زهران من پیشه ور گرد کسرد	بدین اندرون نیزینجاه خورد
گروهی که کاتوزیان خوانیش	برسم پرستندگان دانیش
صفی بردگرددست بنشانند	همی نام نیاریان خوانند
بسودی سه دیگر گره راشناس	کجا نیست از کس پریشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	بگاره خورش سرزنش نشنوند
چهارم که خوانند اهتوخوشی	همان دست ورزان ابا سرکشی

درنامه تنسر شرح کوتاه و روشنی درباره لایه های چهارگانه دوران ساسانی آمده است (۶)

مردم در دین چهار را میخوانند و در بسیار جای در کتب دین، بی جدال و تاویل، و خلاف واقع و تاویل، مکتوب و مبین است، که آن را اعضا اربعه میگویند، و سران اعضا پادشاهت عضو اول اصحاب دین، و این عضو دیگر باره بر اصنافست: حکام و عباد و زهاد و تدنه و معلمان. عضو دوم مقاتل، یعنی مردان کارزار، و ایشان بر دو قسمتند: سواره و پیاده، بعد از آن بمراتب و اعمال متفاوت. عضو سوم کتاب و ایشان نیز بر طبقات و انواع: کتاب رسایل، کتاب محاسبات، کتاب اقصیه و سجلات و شروط، و کتاب سیر، و اطباء و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان. و عضو چهارم را مهنه خوانند و ایشان برزیگران و راعیان و تجار و سایر محترفانند.

بررسی این آثار نشان می دهد در دوره ساسانی، که جامعه ایرانی به دوره ای از تکامل اقتصادی و اجتماعی دست یافته بود، نظام

(۴) جاحظ، تاج، همان، ص ۲۲ - ۲۳.

(۵) شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، جلد اول، ص ۴۰، همانگونه که پیداست واژه هایی که برای طبقات چهارگانه بکار رفته است جز واژه آخر با متن های اوستایی و پهلوی مانندیست و احتمال دارد که نسخه نویسان شاهنامه آنرا به اشتباه رونویسی کرده باشند.

(۶) نامه تنسر به گشتاسب، به تصحیح مجتبی مینوی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم تهران ۱۳۵۴، ص ۵۷

طبقاتی پیچیده‌ای شکل گرفته است. شالوده‌نظام طبقات در این دوران از سه بخش اساسی تشکیل می‌شود: یکم، طبقات دوگانه اجتماعی، دوم لایه‌های چهارگانه اجتماعی و سوم مراتب چندگانه اجتماعی. در واقع طبقات اجتماعی در این دوره از دو طبقه تشکیل می‌شود: یکم، طبقه آزادان و دوم عامه مردم. طبقه اول یا آزادان سه لایه نخست یعنی دینیاران، رزمیاران و دبیران را دربرمیگیرد که هر کدام نیز دارای مراتب و درجات چندگانه‌ای هستند.

در نامه تنسر اشاره‌ای به بیوتات و مراتب و درجات شده است. همانطور که گفتیم صاحبان بیوتات و مراتب و درجات عناصر متشکله طبقه حاکم بشمار می‌آیند. در نامه تنسر اشاره شده است به قواعد و مقررات تازه‌ای که اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانیان برای تنظیم روابط طبقاتی پدید آورده است. بدینگونه که اردشیر بابکان (یا به تعبیری خسرو انوشیروان) برای جلوگیری از آمیختگی طبقات دوگانه اینستا میان طبقه نخست و طبقه دوم یا عامه مردم مرزهای سختی و امیگزیند که رفت و آمد از آن بسیار دشوار است و سپس میان لایه‌های سه‌گانه طبقه حاکم مرزهایی مشخص می‌کند و در هر لایه نیز مراتب و درجاتی معین میدارد؛ "میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و عام با دید آورد. بمرکب و لباس و سرای و بستان و وزن و خدمتکار. بعد از آن میان آریاب درجات هم تفاوت نهاد بمدخل و مشرب و مجلس و موقف و جامه و حلیه و ابنیه، بر قدر درجه هر یک تا خانها، خویش نگه دارند و خط و محل فراخور خود بشناسند." (M)

گفتیم طبقه نخست از لایه‌ها و درجات و مراتب گوناگون تشکیل می‌شود. مسعودی در این باره می‌گوید: "اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد. نخست، وزیران و پس از آن موبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضاات و رئیس همه موبدان بود... و چهار اسپهبدی نهاد یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم بولایت جنوب و چهارم بولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند و چهار طبقه دیگر از کسانی که اهل تدبیر بودند... آنگاه طبقات نغمه‌گران و مطربان و آشنایان صنعت

و موسیقی را بنظام آورد. (۸) آنچه را که مسعودی شرح میدهد مراتب و درجات را بخوبی روشن نمی‌کند و بیشتر به مراتب دولت مرکزی و درجات درباری توجه دارد. و چهار طبقه را بدون شرح میگذارد. شاید بتوان گفت که در دوره ساسانیان لایه‌های سه‌گانه طبقه گزیده و همچنین مقامات کشوری و لشکری و کارگزاران اداری دولت مرکزی و استانهای کشور را از قشرهای سه‌گانه زیر برمی‌گزیدند:

یکم، دینیاران که خود سلسله مراتب ویژه‌ای داشتند همچون موبدان موبد که ریاست آنانرا داشت، قذات، علمای بزرگ دین، مغان، موبدان، هیربدان، و مغان اندرزبید (آموزگاران).

دوم، شاهزادگان، اعیان و اشراف و بزرگان که همراه قشر بالای دینیاران لایه نخستین طبقه بالارا تشکیل می‌دادند و مراتب و درجات خاصی داشتند. شاپور در کتیبه حاجی‌آباد تیراندازی خود را با حضور شهرداران، واسپوهران، وزرگان و آزادان شرح میدهد. شهرداران در درجه نخست طبقه حاکم جاداشتند و آنانرا شاه میخواندند. تیولداران بزرگ، شاهان کوچکی که در پناه شاهنشاهی ساسانی آمده بودند، چهار مرزبانی که در چهار سوی کشور فرمان میراندند، فرمانروایانی که از خاندان ساسانی به حکومت ایالات برگزیده میشدند همه در درجه شهرداران بودند. واسپوهران از خاندانهای قدیمی بودند که ریاست تیره‌های توانمند را داشتند و از هفت دودمان یا بیشتر تشکیل میشدند و خاندان ساسانی در تارک آنان جاداشت. آنان املاک و اقطاعاتی در سراسر کشور داشتند و رفته رفته بصورت مقامات تشریفاتی دربار درآمدند. وزرگان را در متنهای تاریخی با عناوین العظام، الاشراف و اهل البیوتات (نژادگان = واسپوهران) نام برده‌اند. آنان در مراسم بزرگ مانند تاجگذاری شرکت می‌جستند و در عزل و نصب شاهان دست داشتند.

سوم، آزادان که بسیار بودند و اعضای معمولی طبقه حاکم را تشکیل میدادند. اسواران که رزمندگان سواره نظام کشور بودند و کدخدایان و دهقانان که خرده مالکان روستاها بودند و اداره امور روستا و گردآوری خراج را برعهده داشتند و دبیران و کارگزاران اداری از میان آزادگان برگزیده میشدند. احتمال زیاد دارد که جایجایی طبقاتی میان

(۸) مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۲۴، ص ۲۲۰.

این قشورها با اراده شاهنشاه امکان پذیر بوده است. چراکه همه آنها در اصل از طبقه آزادان بوده اند و مرزهای مشخص و گذرنا پذیر طبقه‌ای تنها میان طبقه اول و طبقه دوم یا عامه مردم پدید آمده است.

توده مردم که طبقه تولیدکننده و خراج گذار بودند در شهرها از بازرگانان، فروشندگان و صنعتگران و در روستاها و مناطق دیگر از کشاورزان و دامداران تشکیل میشدند. در دوره ساسانی شهرها مراکز عمده پیشه‌وران و بازرگانان و بازارهای بزرگ قلب این شهرها بودند. "در سرگذشت استافیای متسخی (منبع گرجی قرن ششم میلادی) آمده است که پیشه‌وران ایرانی بخصوص کفشگران سازمان صنفی و جشنهای صنفی داشتند. صورت جلسه‌هاییکه از مجمع روحانیون نستوری در قرن پنجم و ششم بزیان سریانی در دست است، نه تنها به امضای روحانیون است بلکه عده‌ای از افراد غیر روحانی نیز آنرا امضاء کرده‌اند. در ذیل این صورت مجلسها، امضای نمایندگان گروهی از پیشه‌وران که عضو صنف یا رسته‌ای بوده‌اند نیز دیده میشود. منابع دیگری نیز وجود چنین رسته‌هایی را تأیید میکنند." (۹)

با اینهمه انجمنهای صنفی از خود مختاری بی بهره بودند و دولت مرکزی بوسیله بازارید در امور بازرگانان و صنعتگران دخالت مستقیم میکرد و با اصناف بطور دسته جمعی روبرو میشد. بازرگانان و پیشه‌وران و روستائیان چهلگی خراج گزار شاه بودند و میان صنعت و کشاورزی فرقی نبود و آموزه‌های راواستریپوشان سالار رسیدگی میکرد و به کمک آمارکاران از آنان "خزای" میگرفت. (۱۰)

اقوام هندو ایرانی به خون و نژاد و اصل و نسب در واگزیینی

(۹) تاریخ ایران باستان، همان کتاب، ص ۱۴۱ - ۱۴۲، همچنین نگاه کنید به: *Les villes de l'Etat Iranien*. همان، ص ۱۵۹ - ۱۶۱.

(۱۰) کریستن سن، همان کتاب، ص ۱۴۳ - ۱۴۴، در روایات پهلوی به اسامی گوناگون بر میخوریم. از آن جمله صنف کوزه‌گر، چلنگر، نقره‌کار، آجرپز، خربندگان. نگاه کنید به اسن کتاب:

Dabhar, Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913, pp. 117-118

همچنین نگاه کنید به:

A. Taffazzoli, "a list of Trades and Crafts in the Sassanian Period", in *Archaologische Mitteilungen Aus Iran, Neue Folge, Band 7, Berlin, 1974, pp. 192-196.*

طبقات اجتماعی اهمیت بسیار می‌دادند و آمیختگی طبقات نژاده و بسا فرهنگ را با توده مردم نا روا می‌دانستند. شاید بتوان گفت که در نظر آنان پایگان خویشکاری طبقاتی با پایگان خویشکاری زیستی نوعی همبستگی داشته‌است، بدینگونه که طبقه نخست که در برگیرنده مراتب و درجات گوناگون در میان لایه‌های دینیاران، رزمیاران و دبیران بوده است از نژادگان و آزادان ترکیب یافته و طبقه دوم یا عامه مردم که از بازرگانان، دامداران، روستائیان و پیشه‌وران تشکیل می‌شده، از گروه فرودست پدید آمده‌است. به بیان دیگر اقوام هندوایرانی به نوعی همبستگی میان خون واصل و نسب با خویشکاری اجتماعی باور داشته‌اند، چنانکه اموردینی و جنگاوری را خویشکاری نژادگان و کارهای دستی و تولیدی و مبادله‌ای را خویشکاری فرودستان می‌دانسته‌اند.

پیش از این اشاره کردیم که واژه "ورنه" که به معنی رنگ است برای واگزینی لایه‌های اجتماعی در میان هندوان بکار می‌رفته و بعدها فرنگی‌ها واژه پرتغالی "کاست" را برای آن برگزیده‌اند. از اینرو بسیاری از پژوهشگران چنین پنداشته‌اند که واگزینی لایه‌های اجتماعی براساس رنگ و نژاد آریا ثیها و اقوام بومی بوده‌است. واژه‌های "پیشتره" در اوستا و "پیشک" در پهلوی نیز که برابر با "پیشه" هستند و برای واگزینی لایه‌های اجتماعی در ایران باستان بکار می‌رفته‌اند به معنی رنگ هستند. به نظریکی از پژوهشگران " شاید بتوان گفت که اطلاق لفظ "ورنه" و "پیشتره" بر طبقات جامعه، مبتنی بر نوع و رنگ پوشش و طرز آرایش افراد هر گروه بوده‌است، نه بر اختلاف رنگ پوست آریائیان و بومیان غیر آریائی. " (۱۱) وی سپس اضافه می‌کند که ریشه واژه پیشه در پارسی باستان و اوستائی و سنسکریت " غالباً به معنی آراستن و زینت دادن است ... همچنین واژه "رخت" نیز که در اصل اسم مفعول فعل رزیدن است با کلمه رنگ از یک ریشه می‌باشد. " (۱۲) با آنکه این نظر درباره مفهوم طبیعی لایه‌های اجتماعی پذیرفتنی است و حتی برخی از منابع تاریخی مانند نامه تنسر نیز اشاره‌هایی بر آن دارد، لکن این معنا

(۱۱) رنگ و لباس روحانیون سفید، ارتشتاران ارغوانی و سرخگون و دهقانان نیلی بوده‌است.

(۱۲) شهرزیبای افلاطون ... همان، زیر نویس شماره ۱ صفحه ۴۲. ضمناً باید توجه داشت که اگر رشت اسم مفعول از رز باشد این نظر مورد تردید قرار می‌گیرد.

بیشتر تمایز پیشه‌ها و یالایه‌های سه‌گانه و چهارگانه را بطور کلی در بر می‌گیرد و دلالتی بر نبود تمایز طبیعی و زیستی میان طبقات دوگانه نژادگان و فرودستان ندارد. چنانکه گفتیم در نامه تنسر اشاره‌ای است به تمایزی که اردنیر در صورت ظاهری ریخت و لباس نژادگان و فرودستان پدید آورد. لکن در نامه تنسر اشاره‌های آشکاری نیز هست به تمایز خونی و ارثی میان نژادگان و فرودستان و دستورهای سخت برای جلوگیری از آمیختگی میان آنها. چنانکه در مورد آشفتگی طبقاتی که گویا هنگام پایه‌گذاری سلسله ساسانی پدیدار بوده و یاباه گفته‌ای مربوط به عهد قباد پدرانوشیروان بوده در نامه تنسر آمده است که: "قومی پدید آمدند، نه متحلی بشرف و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شربری." سپس اشاره می‌کند که شهنشاه "این اعضا را که از هم شده بودند، با هم اعاده فرمود و همه را با مقر و مفصل خویش برد و بر مرتبه‌ای فروداشت و از آن منع کرد که یکی از ایشان بغیر صنعتی که خدای جل جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول شود." در همین متن همچنین اشاره‌ای است بر علل نابودی نژادگان هنگامیکه "اعقاب ناخلف در میان افتند، اخلاق اجلاف را شعار سازند، و شیوه تکرم فروگذارند و وقار ایشان پیش عامه برود،... و مباحره با فرومایه کنند و نه کفو خویش کنند، از آن توالد و تناسل، فرومایگان پدید آیند، که بتهجین مراتب ادا کنند." (۱۳)

پیش از این اشاره کردیم که اردشیر درباره بخشبندی لایه‌های چهارگانه گفته است: "هیچ بلایی بآن اندازه ویرانی نیارد و حکومتی را منقرض نسازد چنانکه این طبقات با هم مختلط بشوند و در نتیجه فرومایگان بگناه پرمایگان برآیند و پهنزادان جاهمندان از ایشان فروتر نشینند." (۱۴) عدالت اجتماعی در اندیشه مردمان هند و ایرانی نگاهداری تعادل و توازن جامعه در بر توانجام خویشکاری هر یک از طبقات، لایه‌ها و مراتب اجتماعی است. بدینگونه عدالت اجتماعی هنگامی بدست می‌آید که هر طبقه‌ای، لایه‌ای و مرتبه‌ای برجای خود نشیند و به خویشکاری خویش بپردازد و پا از دایره وظایفی که دین و آئین بر عهده‌اش نهاده‌اند بیرون ننهد. شاید بتوان گفت که راستی و عدالت است

(۱۳) نامه تنسر، همان، ص ۵۸ - ۶۵.

(۱۴) جاحظ، تاج، همان، ص ۳۳.

جزئی است از مفهوم کلی تری که اساس و بنیان نظم، ترازمندی، تعادل و توازن و یکپارچگی ایزدی در همه امور جهان و در همه نظامهای کیهانی طبیعی و زیستی، دینی و اخلاقی و اجتماعی است. واژه "ارته" و "اشه" که برای این مفهوم بکار میرفته است و معنی آن به نظم و عدالت نزدیک است در حقیقت هماهنگ شدن یا نظام اخلاقی و اجتماعی بوده و ظلم و دروغ شکستن و برهم زدن این آئین بشمار می آمده است. به بیان دیگر در آئین مردمان هندوایرانی خویشکاری هر یک از طبقات، لایه‌ها و مراتب اجتماعی جزئی از نظامهای یکپارچه اخلاقی، اجتماعی، طبیعی و کیهانی در نظر می آمده و از اینرو پابندی به آن بی هیچ گذشتی بر عهده اعضای جامعه بوده است. این آرمان درباره عدالت اجتماعی با ویدگانی که درباره همانندی لایه‌های سه‌گانه با پیکرانسان (تبیین زیستی و ارگانی نظام اجتماعی) و نیز با عالم خدایان ساخته و پرداخته بودند بستگی داشته و به اعتباری از آن سرچشمه میگرفته است. (۱۵)

بدینگونه اگر فرد آدمی با از دایره خویشکاری طبقاتی خویش بیرون نهد عدالت اجتماعی را برهم میزند و نظم جهانی را دستخوش آشفتنگی میکند. چنانکه در دوران اوستایی در پینسه ۱۱، پاره ۶، ایزد "هومه" به کسانی که از قربانی او بدزدند، نفرین کرده، میگوید:

"اندر خانه‌اش دینیار و رزمیار و برزیگرزائیده نشوند، بلکه در خانه‌اش ویرانگران و نادانان و "همه‌کارگان" زاده شوند." (۱۶)

بنابراین نادانی و ویرانگری و همه‌کاری پتیارگان لایه‌های دینیاران و رزمیاران و کتاورزان و پیشه‌ورانند.

در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی نیز آمده است هنگامیکه جمشید مردمان را به چهار لایه بخش می‌کند به آنان میگوید تنها به خویشکاری خویش پردازند و مبادا جز کار خود هیچ کارکنند. فردوسی

(۱۵) شهرزیبای افلاطون ... همان، ص ۳۰ - ۳۲ و ۵۰ - ۱۰۰.

(۱۶) همان کتاب، ص ۵۱، این پینسه را میتوان بدینگونه تفسیر کرد که احتمالاً در دوران اوستایی فرزندان یک خانواده میتوانند اندک به هر یک از خویشکاریهای سه‌گانه پردازند. چنانکه با احتمال زیاد در دوران نخستین هخامنشیان همه طوایف پارسی پایگاه طبقاتی آزادان داشته و بخصوص قشرهای کشاورز و دامدار طایفه میتوانند باشند به پایگاه رزمیاران و دینیاران برسند. لکن در دوره ساسانی مرزهای طبقاتی مشخص میشود و گذرازان دشوار میگردد.

نیز این باور را بدینگونه آورده است :

سپاهی نیاید که با پیشه‌ور
یکی کارورز و یکی‌گوز دار
به یک روی جویند، هر دو هنر
سزاوار هر کس پدید است کار
چو این کار آن جوید، آن کار این
پز آشوب گردد سراسر زمین

درنامه تنسرنیز آشکارا عدل را با نظام طبقاتی همانند آورده‌اند و آشفتگی در خویشکاری لایه‌های اجتماعی را برهم‌زننده آن دانسته‌اند.

یکی از مسائل اساسی تاریخی که تا کنون بدرستی روشن نشده است ماهیت و گستره دگرگونی‌های است که اشاعه اسلام در روابط طبقاتی جامعه ایرانی پدید آورده است. مشکل اساسی در بررسی دگرگونی‌ها همانندیها و ناهمانندیهای روابط طبقاتی در این دو دوره تاریخی آگاهی اندک از نظام طبقاتی دوره ساسانی و کوتاهیهای ناشی از کمبود منابع قابل اعتماد تاریخی است که از این دوران در دست است. تصویر کوتاهی که در بخش یکم این کارنوشت درباره روابط طبقاتی دوره ساسانی بدست دادیم و کم و بیش مورد پذیرش پژوهشگران و صاحب نظرانی است که در نظام اجتماعی این دوره کار کرده‌اند از یکسو بر فرض تشابه آرمانهای مذهبی و نهادهای طبقاتی اقوام هندو ایرانی و از سوی دیگر بر آگاهیهای اندک از آثار مذهبی این دوران استوار است و از اینسرو میتواند مورد تردید و تا مل قرار گیرد. بدینگونه گروهی بر آنند که بر اساس همانندیهایی در آرمانهای مذهبی اقوام هندو ایرانی و نیز بر اساس تفسیرهایی چند از متن‌های پراکنده دینکرت، گانا، مینوی خرد، کارنامه اردشیر بابکان، نامه تنسر و داستانهای پراکنسده‌ای در شاهنامه فردوسی و یا چند اشاره کوتاه در کتاب تاج جاحظ، تاریخ طبری تاریخ بلعمی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و مروج الذهب مسعودی و یا تفسیرهای برخی از پژوهشگران فرنگی چون کریستن سن، بنونبست دومزیل، و موله که بر اساس آثار یاد شده بدست داده‌اند، آیا میتوان تصویری درست و بی‌کم و کاست و دور از خطاهای نظری و آرمانی از نظام طبقاتی دوران ساسانی بدست داد. در این میان مهمترین ایرادی که گرفته میشود استنتاج تمثیلی و سنجشی میان آرمانهای هندی و آرمانهای ایرانی، رابطه میان آرمانهای نظری مذهبی با عملکرد واقعی و عملی نظام اجتماعی، مرزبندی طبقاتی و فرصت جابجا شدن و بالارفتن از پایگان طبقات اجتماعی و تداوم آرمانهای نظری درباره طبقات

آرش

اجتماعی از دوران باستان به حکمت عملی و حکمت مدنی در فلسفه ایرانی در دوران اسلامی است.

یکم اینکه، میتوان استدلال کرد که اگر هم همانندیهایی میان آرمانهای مذهبی اقوام هندی و اقوام ایرانی در زمینه روابط طبقاتی و بخصوص کارکردهای سه گانه یا چهارگانه لایه های اجتماعی دیده میشود تنها یادگاری از زندگی مشترک اقوام هند و ایرانی در زمانهای دور بوده و نمیتواند بعنوان دلیلی برای سیر همانند تکامل طبقات اجتماعی در جامعه هندی و جامعه ایرانی بکار گرفته شود. بخصوص آنکه پس از جدایی اقوام هند و ایرانی سیر تحولات اجتماعی در این دو جامعه بزرگ تفاوتی اساسی داشته است و ویژگیهای خاص فرهنگی و مذهبی و سیاسی که در هند سبب تکامل نظام کاستی گردیده در ایران زمین دیده نشده است.

دوم اینکه، اگر هم بپذیریم که در دوره ساسانی آرمانهای مذهبی نوعی نظام شبه کاستی را تعلیم میداده اند نمیتوان یقین کرد که نظام واقعی و عملی اجتماعی نیز عیناً از همان الگوی نظرسری پیروی میکرد است و درست با همین برداشت نمیتوان آرمانهای آزادی و برابری اسلامی را دلیلی بوجود نظام طبقاتی باز در جامعه اسلامی و دگرگونی اساسی و بنیانی نظام طبقاتی از دوران ساسانی به دوران اسلامی دانست.

سوم اینکه، با اتکاء به داستانهای در نامه تنسر و تاریخ طبرستان و شبیه آن در شاهنامه فردوسی در زمینه نبود فرصت راه یافتن به لایه دبیران برای بازرگان زادهای چگونه میتوان استنتاجی بدین بزرگی کرد که نظام طبقاتی دوره ساسانی همانندیهایی با نظام متعجر کاستی در هند داشته و دست کم نظامی شبه کاستی بوده است.

چهارم اینکه، در دوره اسلامی نیز آرمانهای مذهبی پیش از اسلام درباره روابط طبقاتی و تعادل میان لایه های اجتماعی بر اساس عدل الهی خواه بطور مستقیم و یا از راه فلسفه یونانی، که خود از این نظر بگفته ای تحت تاثیر آرمانهای ایرانی بوده است، به حکمت عملی و حکمت مدنی فلاسفه ایرانی راه یافته است که نشانهاست از تداوم نظریه های طبقاتی از دوران باستان به دوران اسلامی.

بدینگونه مسئله اساسی برای آغاز پژوهش در این زمینه
آنست که جنبه های اساسی پیوستگی و گسستگی نظری و عملی نظام طبقاتی
دوره ساسانی و دوره اسلامی را بعنوان فرضیه هایی پذیرفتنی که بیشتر
جنبه طرح مسئله را دارند بدست دهیم بدون آنکه در این مرحله از کار به
مدور احکام تطبیقی بپردازیم.

یکی از فرضیه های پذیرفتنی که کمتر میتوان در آن تردید کرد
(مگر آنکه با اتکاء به اسناد قابل اعتماد تاریخی خلاف آن ثابت شود)
آنست که بر اساس پژوهشهای ارزشمند دو مزیل و بنونیست اقوام هند و
ایرانی در زمانهای کهن به خویشکاری سه گانه طبقات اجتماعی و همانندی
آن با جهان خدایان، عالم گیاهانی و سازواره اندام انسانی بسا و
داشته اند و این طرز فکر یا همسانیها و ناهمسانیهای نظری و عملی در
سیر تحولات اجتماعی در جامعه ایرانی و جامعه هندی، پس از جداشدن
آنها از یکدیگر، اثر گذارده است.

فرض دوم آنست که تداوم این آرمانها با پشتیبانی آرمان-
های دیگر مذهبی و همگام با ویژگیهای سیاسی و اجتماعی به شکل گرفتن
نظام متحجر کاستی در جامعه هندی انجامیده است. بدین معنی که
هنگام پیدایش مذهب هند و آرمانهای سرنوشت، نوزایش و رهایش، که
از باب ایده های مذهبی بوده اند، زمینه نظری برای مرزبندی محکم
طبقاتی و جدایی کامل طبقات چهارگانه در جامعه هندی را فراهم آورده
و نظریاتی که این جدایی و مرزبندی یا منافع حکمرانان هماهنگی
داشته است آنها را پذیرا گردیده و در کاربرد آن کوشیده اند و سرانجام
نظام کاستی را در هند برپا کرده اند.

فرض سوم آنست که آرمانهای طبقاتی اقوام هند و ایرانی
همگام با تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران از مسیر خاصی گذر کرده و در
دوره ساسانی به پیدایش نوعی نظام طبقاتی شبه کاستی انجامیده است.
دلایلی که برای پذیرفتن این فرض میتوان بدست داد از این قرارند:
یکم اینکه، شواهد بسیاری از آثار مذهبی ایرانی در دست است که نشان
میدهد ایرانیان همانند نیاکان هند و ایرانی خود نظام طبقاتی
جامعه را انعکاسی از عالم خدایان، عالم گیاهانی و سازواره اندام
انسانی می پنداشته اند و از اینرو اعضای هر طبقه می خواسته اند که به
خویشکاری خویش پردازد و از آن انحراف نجوید تا نظام جهان تعادل
آرش

یابد و عدالت اجتماعی که نشانه‌ای از عدل الهی است پایدار بماند. این آرمان مذهبی که جا معرا همچون نظامی جاندار در نظر می‌آورد که از بیوند و انسجام طبقات سه‌گانه و مشخصی ترکیب یافته است و آنرا با نظام طبیعی و نظام کیهانی و نظام الهی پیوند می‌دهد از نظر روابط طبقاتی پی آمده‌ای ویژه‌ای دارد. بدین معنی که به استحکام مرزبندی طبقاتی می‌انجامد و گذر از مرزهای قشربندی اجتماعی را دشوار می‌سازد. این حکم کلی هم‌ا‌ز راه قیاس عقلی و هم‌ا‌ز راه استقراء تجربی بوسیله بررسی رابطه این آرمانها و نظام اجتماعی در اجتماعات مختلف در دوره‌های تاریخی گوناگون اثبات شدنی است.

اگر این فرض پذیرفتنی باشد میتوان از اشاره‌هایی که برخی از منابع تاریخی مانند نامه تنسر، تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار و شاهنامه فردوسی و کتاب تاج جاحظ در زمینه دشواری جابجایی طبقاتی در دوره‌های ساسانی بدست داده‌اند نیز برای تأیید این فرض استفاده کرد. به بیان دیگر هم‌تحلیل آرمانهای مذهبی این اشاره‌ها را تأیید میکنند و هم این اشاره‌ها کاربرد عملی نظریه کلی را نشان می‌دهند. خلاصه آنکه تضاد و ناهماهنگی میان آرمانهای مذهبی و این اشاره‌ها و مثالهای واقعی دیده نمیشود. بخصوص آنکه تاکنون نشانه‌ای و اثری در منابع موجود تاریخی در زمینه جابجایی مردمان طبقه پائین به طبقات بالای اجتماعی بدست نیامده است.

اما همانطور که در فرض دوم آوردیم و در فرض چهارم به تکمیل آن خواهیم پرداخته نظام طبقاتی ایرانی را نمیتوان همانند نظام طبقاتی در هند دانست. چراکه ناهمسانیهای اساسی نظری و عملی میان آنها وجود دارد. از اینرو نمیتوان صورت نوعی نظام کاستی را بر روابط طبقاتی ایران در دوره ساسانی اطلاق کرد. لکن بسبب آنکه در عین حال نظام طبقاتی ساسانی شباهتهای نظری و عملی و ریشه‌های تاریخی و فکری مشترک با نظام طبقاتی در هند دارد بخاطر این همانندیها و ناهمسانیها، مفهوم نظام طبقاتی شبه کاستی را برای این دوره پیشنهاد میکنیم و در فرض چهارم وجود تشابه و تمایز این دو نظام طبقاتی را برمی‌شمریم.

فرض چهارم آنست که نظام شبه کاستی دوره ساسانی با نظام متعرج کاستی در هند تفاوتهای اساسی نظری و عملی داشته است.

وجوه شباهت نظری میان آرمانهای طبقاتی در هندوآرمانهای طبقاتی در ایران، که پس از جدایی آنان همچنان با برجا مانده است، مربوط به خویشکاری لایه‌های سه‌گانه یا چهارگانه اجتماعی، همانند کردن کارکرد این لایه‌ها با سازمان اندام انسانی، نظام کیهانی و جهان خدایان و بدنبال آن ضرورت و لزوم نگاهداری و نگاهبانی از نظام طبقاتی بعنوان یک وظیفه و رسالت مذهبی است. این آرمانها پدیدآورنده اعتقاد به تاثیر عوامل زیستی و الهی در پذیرش نابرابریهای طبقاتی هستند.

وجوه تمايز نظری میان آرمانهای طبقاتی در جامعه هندی و جامعه ایرانی مربوط است به پیدایش باورهای مذهبی در زمینه سرنوشت نوزایش و رهايش در جامعه هندی که همگام با آرمانهای یادشده در زمینه روابط طبقاتی و در شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی و سیاسی سبب پیدایش نظام متحرک‌کاستی در هند و پاسداری مذهبی از آن گردیده است. حال آنکه این اصول نظری در آرمانهای ایرانی دیده نمیشود.

وجوه شباهت عملی در نظام طبقاتی ایران در دوره ساسانی و نظام طبقاتی در هند آنست که در هر دو جامعه صورت کلی و ریخت‌شناسی عمومی قشربندی اجتماعی تا حدی همانند بوده و از قشرهای چهارگانه تشکیل می‌شده است. با اینهمه از قشر ویژه دبیران، که در دوره ساسانی بعنوان یکی از قشرهای مشخص اجتماعی شکل گرفته است، در جامعه هندی خبری نداریم. این امر شاید مربوط به توسعه و گسترش نظام امپراطوری ایران در دوره ساسانی و نبود سازمان اداری گسترده در هند باشد.

وجوه تمايز عملی مربوط است به ماهیت و انسجام مرزبندی طبقاتی و امکان گذر از مرزهای طبقاتی در جامعه هندی و جامعه ایرانی. چنانکه میدانیم اساس نظری تعیین نظام کاستی بعنوان یکی از صور نوعی نظامهای قشربندی اجتماعی وجود مرزهای گذرناپذیر طبقاتی میان قشرهای اجتماعی است که قوانین الهی و قواعد مذهبی آن را طرح‌ریزی کرده و اعضای جامعه را به پاسداری آن گمارده و هرگونه انحرافی از آن راهم در این جهان وهم در جهان آخرت بشدت مجازات میکنند.

پژوهشگران و صاحب نظرانی که در نظام کاستی تحقیق کرده‌اند درباره گذرناپذیری از مرز کاستهای هند اتفاق نظر دارند. چنانکه اشاره کردیم اصول نظری سرنوشت، نوزایش و رهايش در آرمانهای

هندی و مجازات‌های سخت برای کژرفتاری از قواعد طبقاتی بخصوص هنگام نوزایش که فرد کژرفتار را به عضویت کاست حرام و یا حتی بصورت جانوران مبدل می‌سازد، از عوامل اساسی برای دوام نظام کاستی در جامعه هندی بوده است. با اینهمه در این زمینه نیز تردیدهایی بعمل آمده است. چنانکه میتوان گفت تصویری که صاحب نظران فرنگی از نظام کاستی بدست داده‌اند از تصور سلسله مراتب غربی سرچشمه گرفته است که کاربرد آن بر جوامع شرقی دشوار است. بدین معنی که احتمالاً نظام کاستی در هند مبتنی بر نوعی قشر بندی افقی است و نه قشر بندی عمودی چنانکه فرنگیها پنداشته‌اند.

فرض پنجم آنست که از لحاظ نظری هم پیوستگی و هم گسستگی میان آرمانهای طبقاتی در دوران ساسانی و دوران اسلامی دیده میشود. پیوستگی نظری مربوط به تداوم نظریه خویشکاری طبقات اجتماعی و مفهوم عدالت اجتماعی در معنای تعادل و حفظ نظم موجود اجتماعی از دوران باستان به دوران اسلامی است. چنانکه در حکمت عملی یا حکمت مدنی اینگونه اندیشه‌ها بسیار دیده میشود.

فارابی، محقق طوسی، جلال الدین دوانی، غزالی و فیلسوفان و محققان دیگر ایرانی در دوران اسلامی باینگونه نظریه‌های طبقاتی تمایل داشته‌اند. البته تا آنجا که معلوم است این اندیشه‌ها بیشتر نتیجه تراوش افکار افلاطون، جالینوس و فلاسفه اسکندرانی می‌باشند. فلاسفه اسلامی بوده است. با اینهمه شاید آرمانهای ایرانی نیز در این جریان تاثیری گذارده باشد که خود نیازمند پژوهش جداگانه است. بخصوص با توجه باینکه بر طبق نظری و بگفته‌ای افلاطون نیز در آراء طبقاتی خویش از آرمانهای مذهبی ایران متأثر بوده است میتوان این تداوم نظری را بدینگونه نیز توجیه کرد.

اما نظریه اینکه اسلام دین و آئینی فراگیرنده همه جنبه‌ها و ابعاد زندگی انسان است و قواعد رفتار اجتماعی و ارزشهای فرهنگی آن در فقه اسلامی مدون گردیده و مورد عمل قرار گرفته است، از اینسرو در تاثر عملی حکمت مدنی فلاسفه اسلامی در نظام اجتماعی و رفتارهای مردم تا حدی تردید وجود دارد.

با آنکه در کتاب آسمانی مسلمانان اشاره‌هایی به نابرابری‌های طبقاتی شده است این اشاره‌ها هرگز بصورت یک نظریه کامل و جامع

نابرابریهای طبقاتی در دنیا مدهاست. چنانکه در سوره نحل آیه ۷۱ میفرماید " خدای عزوجل بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده " و یا در آیه های ۷۵ و ۷۶ میان بندهای گنگ که هیچ توانایی ندارد و مردمان آزاد و نیرومند که اتفاق می‌کنند و بر خلق بعدالت فرمان میرانند، تمایز قائل میشود و یاد سوره زخرف آیه ۳۲ میفرماید " بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم " لکن هیچیک از این اشاره‌ها را نمیتوان قابل مقایسه با نظام نظری طبقات اجتماعی در آرمانهای اقوام هند و ایرانی دانست.

از نظر برده‌داری نیز اسلام از یکسو اسباب و علل برده‌داری را محدود نموده و از سوی دیگر چهار سبب برای برطرف کردن بندگی در فقه اسلامی آورده و آنرا ترغیب نموده است. یکم، مباشرت یعنی آزادی برده به قصد که شامل عتق، کتابت و تدبیر است. دوم، سرایت یعنی آزادی بدون قصد و استیلا یعنی ام ولد نمودن کنیز. سوم، ملک یعنی مالک شدن یکی از اقارب. و چهارم، عوارض یعنی حوادثی که در بنده حاصل شود مانند زمین گیر شدن وی.

فرض ششم آنست که جامعه ایرانی در دوران اسلامی تحت تاثیر نظامهای طبقاتی صحرائشینان عرب، ترک و مغول قرار گرفته که خود عامل پراهمیتی در شکل دادن و تعیین ماهیت روابط طبقاتی در جامعه ایرانی بوده است. با توجه به اینکه این قبایل با آرمانهای طبقاتی اقوام هند و ایرانی بیگانه بوده‌اند تسلط آنان بر نظام اجتماعی ایران عامل موثری برای کاهش تداوم آرمانهای طبقاتی از دوران ساسانی به دوران اسلامی بشمار می‌آید. بخصوص آنکه نظامهای طبقاتی در اجتماعات ایلی بسیار ساده تر از نظام پیچیده طبقاتی در امپراطوری ساسانی بوده است.

فرض هفتم آنست که ایلات و عشایر نقش موثری در تعیین ماهیت نظام طبقاتی ایران و بخصوص در گردش سرآمدان جامعه ایفا کرده‌اند. تاثیر ایلات به دو گونه بوده است: یکم، از راه هجوم ایلات بیگانه به ایران که نخستین موج آن از سوی قبایل عرب در آغاز دوره اسلامی صورت گرفته و سپس امواج ایلات ترک و مغول تا آغاز دوره صفوی به ایران رخنه کرده است. دوم، از راه قیام ایلاتی که در ایران سکونت گزیده و در نظام سیاسی ایران جا گرفته‌اند. چنانکه این ایلات در تعیین

سلسله‌های کشور از دوران صفویه تا دوره قاجاریه نقش اساسی ایفا کرده‌اند. از سوی دیگر پورش مداوم ایلات از خارج و از داخل کشور یکی از عوامل اساسی ناپایداری در تداوم طبقه حاکم و شکل گرفتن طبقه متشکل و قدرتمندی از اعیان و اشراف و نجبا گردیده و در گردش سرمایه‌ها و سرمایه‌های جامعه تأثیر زیادی برجای گذاشته است. در این زمینه نظریه تاریخی ابن خلدون که بر پایه مشاهدات وی در جامعه اسلامی شکل گرفته برای درک و فهم این تحولات بسیار سودمند است.

فرض هشتم آنست که یکی از صورت‌تداوم سیاسی و اجتماعی در این دوره که در نظام طبقاتی نیز اثر میگذارد مربوط به تداوم نظام سیاسی شهرداری از دوره ساسانی به دوره اسلامی است. در این پدیده‌ها اساسی نیز همسانیه و ناهمسانیهایی میان دوره ساسانی و دوره اسلامی دیده میشود. در دوره ساسانی لایه‌ها و مراتب طبقه حاکم یا طبقه آزادان دارای شکل و انسجام طبقاتی بودند و برخی از خاندانهای کهن و پسر نفوذ در میان آنان دیده میشد. این امر سبب آن بود که نظام شهرداری که در پی تضعیف طبقه اشراف بسود خویش بود کاملاً به هدف خویش نایل نشود و نوعی تعادل میان قدرت شاهنشاهی و قدرت خاندانهای نجبا و اشراف پدید آید. که البته این تعادل در زمان پادشاهان نیرومند در اوایل دوره ساسانی و در زمان خسرو انوشیروان بسود نظام سیاسی شهرداری و در دوره فترت ۱۲۵ ساله‌ای که میان این دو تاریخ وقوع یافت و نیز پس از شاهی انوشیروان بسود خاندانهای اشرافی در نوسان بود. حال آنکه در دوره اسلامی بخاطر هجوم پی در پی ایلات و عشایر طبقه اشرافی پانگرفت.

گذشته از آن نظام سیاسی شهرداری بخاطر گسترشی که پیدا کرده بود به لایه دبیران برای اداره موردیوانی سخت نیازمند بسود. نظریه اینکه خلفای عباسی از الگوی سیاسی و اداری امپراطوری ساسانی پیروی کردند این طبقه در سازمان دادن نهادهای دیوانی در امپراطوری عباسیان نقش موثری ایفا کردند و تا عمر جدید بعنوان یک طبقه مشخص و بسیار موثر در تداوم نظام سیاسی ایران و نهادهای دیوانی و حکومتی آن پابرجا ماندند.

فرض نهم آنست که نقش شهر در رابطه با نظام شهرداری در این دو دوره تداوم یافته و نظریه اینکه شهر جایگاه قدرت دستگاه

سیاسی شهرداری بوده است ، اصناف و بازرگانان شهری همواره زیر سلطه
عمال دیوانی قرار داشته و در نتیجه انجمنهای صنفی نتوانسته‌اند
قدرت سیاسی قابل ملاحظه‌ای بدست آورند. مجموعه این عوامل سبب
شده است که مفهوم شهروندی بعنوان عضو آزاد و فعال " کشور - شهر
مستقل " که در اداره امور شهر شرکت میجوید ، پانگیرد.

فرض دهم آنست که نظام طبقاتی ایران در دوره اسلامی از
مصادیق صورت نوعی نظام طبقاتی شبه باز بوده که در آن رفت و آمد و
جابجایی طبقاتی منع قانونی و یا منع دینی نداشته است و عواملی که
این وضع را پدید آورده‌اند از این قرارند: آرمانهای مذهبی اسلام ،
قانون ارث در اسلام ، امکان خرید املاک مزروعی برای همه طبقات ، نظام
طبقاتی صحرائشینان ، تحولات پی در پی و دست بدست گشتن قدرت حاکم ،
دلخواهی بودن امور که از پی آمدهای نظام شهرداری است و سرانجام
ضعف طبقه نجبا و اشراف که مانع شکل گرفتن آداب و رسوم خاص طبقاتی
بوده است . بدینگونه در قرون نخستین اسلامی جامعه ایرانی شاهد تحول
از نظام طبقاتی شبه کاستی به نظام طبقاتی شبه باز بوده است . این
نظام طبقاتی هم با نظام کاستی در هند و هم با نظام شبه کاستی عهد
ساسانی و هم با نظام شئون و مراتب فئودالی در دوره قرون وسطی اروپا
تفاوتهایی قابل ملاحظه دارد.



دلی به دست آر...

روزه‌ی تطوع صرفه‌ی ناست . نماز تهجد کار پیرزناست .
حج کردن تماشای جهان است . نان دادن کار جوانمردانست ؛ دلی به
دست آر که کار آنست .

اگر بر روی آب روی خسی باشی . اگر به هوا پری مگسی
باشی . دلی به دست آر تا کسی باشی .

خواجه عبدالله انصاری